

ابیات حضرت سید الشهداء علیہ السّلام در شب

عاشورا

مهلت خواستن حضرت سید الشهداء علیه

السلام در شب عاشورا برای نماز و قرآن و دعا

و استغفار

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:
تاسوعا روزی است که: حضرت امام حسین علیه
السلام را با اصحابش محاصره کردند؛ و لشگریان
شام اطراف او را گرفتند: و شترهای خود را در آنجا
خوابانیدند، و پسر مرجانه، و عمر بن سعد به فراوانی
لشگر خود مسرور شدند. زیرا که حسین علیه السلام
را ضعیف دیدند، و بیقین دانستند که: دیگر از اهل
عراق کسی برای یاری او نمی آید، و او را مدد
نمینماید. **بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ**^۱ (پدرم به فدای
غریبی که ستمگران او را ضعیف شمردند)

عمر بن سعد فریاد زد: سوار شوید، و نزدیک
سراپرده حسین بروید. حضرت در جلوی خیمه
خود سر بر زانو نهاده، و در حالیکه به شمشیرش تکیه
زده بود، چُرْت مختصری او را گرفته بود که رسول

^۱ نفس المهموم، ص ۱۳۷.

خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می بیند که: باو

میگوید: إِنَّكَ صَائِرٌ (تَرُوحُ - خ ل) إِلَيْنَا عَن

قَرِيبٍ. حضرت زینب صدای حرکت لشگریان را

شنید؛ و حضور امام حسین آمد و گفت: دشمن بما

نزدیک شده است.

امام حسین علیه السلام به برادرش: عَبَّاسُ كَفْتُ:

ازْكَبْتُ - بِنَفْسِي أَنْتَ - حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ أَسْأَلُهُمْ عَمَّا

جَاءَهُمْ؟! وَ مَا الَّذِي يَرِيدُونَ؟!

(سوار شو - جانم بفدایت - و این سپاه را دیدار

کن؛ و از آنها بپرس: چرا آمده اید؟! و چه

میخواهید؟!

عباس سوار شد، و با بیست نفر سواره که در میان

آنها زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، وَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ بود به نزد آنها

آمد؛ و مطلب را پرسید. گفتند: امر امیر: عبید الله بن

زیاد آمده است که: به شما بگوئیم: یا برحکم او

تسلیم شوید؛ و یا با شما جنگ نمائیم!

^۱ ارشاد مفید، طبع سنگی، ص ۲۴۹ و تاریخ طبری، طبع مطبعة استقامت
سنه ۱۳۵۸، ج ۴، ص ۳۱۵، والکامل فی التاریخ، ابن اثیر، طبع اول ج ۳، ص
۲۸۴ و مقتل مقرر ص ۲۳۰.

عباس برگشت، تا این پیغام را به برادرش بدهد
- در اینحال همراهان عباس نزد سپاه ایستادند، و
شروع به موعظه و اندرز نمودند. حبیب بن مظاهر
به آنها گفت: قسم به خدا که: در فردای قیامت، شما
که بر خدا وارد می شوید؛ بد قومی خواهید بود که:
ذریه و عترت، و اهل بیت پیغمبرش را کشته باشد!
و نیز عبادت کنندگان این شهر را که شبها در سحرگاه
به تهجد، قیام دارند؛ و ذکر خدا را بسیار می نمایند،
بکشید!

عزرة بن قیس باو گفت: تو تا آن مقداری که در
توان داری، خودستائی میکنی! زُهِیر پاسخ را داد که:
ای عزرة! خداوند او را ستوده، و هدایت نموده است.
ای عزرة! من ترا قسم میدهم بخداوند که: از آنان
نباشی که پرچم ضلالت را، در کشتن نفوس طاهره،
یاری کنند!

عزرة گفت: ای زُهِیر تو در نزد ما از شیعیان اهل
البيت محسوب نبودی؛ و بر غیر رأی و طریقه ایشان
بودی!

زُهِیر گفت: أَفَلَسْتَ تَسْتَدِلُّ بِمَوْقِفِي هَذَا أَنِي

مِنْهُمْ (آیات تو از این موقفی که من فعلاً دارم؛

نمیتوانی پی ببری که من از ایشانم؟!)

سوگند بخدا: من هیچوقت نامه‌ای به سوی او
ننوشتم، و قاصدی را به حضور او نفرستادیم، و
هیچگاه وعده نصرت و یاریم را به وی نداده‌ام.
ولیکن در بین راه با او برخورد کردم. و چون او را
دیدم، به یاد رسول خدا، و مکانت و منزلت او، در
نزد وی افتادم؛ و دانستم که: از دست دشمن بر سر او
چه خواهد آمد؟ و رای من بر آن شد که: او را نصرت
کنم، و از یاران و حزب او باشم. و جان خود را فدای
جان او کنم، تا حق خدا، و حق رسولش را که شما
ضایع نمودید؛ من حفظ کرده باشم!

عباس برگشت و آنچه را که آنقوم گفته بودند، به
برادرش حسین علیه السلام اعلام نمود.

حضرت فرمود: اَرْجِعْ إِلَيْهِمْ وَ اسْتَمِهِلْهُمْ هَذِهِ
الْعَشِيَّةَ إِلَى غَدٍ؛ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ، وَ نَدْعُوهُ، وَ
نَسْتَغْفِرُهُ؛ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ، وَ
كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الاسْتِغْفَارِ.

(ای عباس! به نزد آنان برگرد! و این یک شب را

تا فردا از آنها مهلت بگیر! شاید برای پروردگاران
در این شب، نماز بخوانیم، و او را بخوانیم، و استغفار
کنیم. چون خدا میداند که: من نماز، و تلاوت قرآن،
و کثرت دعا، و استغفار را دوست میدارم.)

عباس علیه السلام بازگشت؛ و مهلت گرفت. و
فرستاده‌ای از نزد عمر بن سعد آمد، و در جائیکه آواز
رس بود، بایستاد و گفت: ما شما را تا فردا مهلت
دادیم؛ اگر تسلیم شدید؛ شما را به نزد امیر عبیدالله
بن زیاد، میفرستیم؛ و اگر سرباز زدید، ما شما را رها
نخواهیم نمود! [۲۹]^۱

امام حسین علیه السلام، اصحاب خود را جمع
نمود، و خطبه‌ای ایراد کرد، و حمد و ثنای خدا را
بجای آورد؛ و پس از مدح و تمجید از این یاران باوفا
و با صفا فرمود: جد من رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم، به من خبر داده است که: **إِنِّي سَأَسَاقُ إِلَى
الْعِرَاقِ فَأُنزِلُ أَرْضاً يُقَالُ لَهَا عَمُورٌ، أَوْ كَرْبَلَا؛ وَ فِيهَا**

^۱ [۲۹] ارشاد مفید ص ۲۴۹، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵ تا ص ۳۱۷،
الکامل، ج ۳ ص ۲۸۵، البداية و النهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۷۶، و اعلام
الوری ص ۱۴۱.

أَسْتَشْهِدُ، وَقَدْ قَرَّبَ الْمُوعِدُ.^۱

(من حتماً به سوی عراق کشانده می شوم و برده می شوم؛ و در زمینی که بآن عموریا کربلا گویند فرود می آیم؛ و در آنجا به شهادت میرسم؛ و اینک آن موعِد، نزدیک شده است.

اینک به شما اجازه دادم که: همگی متفرق گردید؛ و من ذمام و بیعت را از شما برداشتم. اینک شب فرارسیده است؛ و شما را در زیر پوشش خود گرفته است؛ آن پوشش را همچون شتر راهواری گرفته، و هر کدام از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرد و برود! خداوند بهمه شما پاداش خیر دهد! بروید و متفرق شوید در شهرهای خود و اوطان خود فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي؛ وَ لَوْ أَصَابُونِي لَدَهَلُوا عَنِّي طَلَبٍ غَيْرِي!

(زیرا که این قوم فقط مرا میخواهند، و مرا طلب می نمایند؛ و اگر دستشان به من برسد، از جستجوی غیر از من دست برمیدارند)

^۱ [۳۰] مقتل مقرر ص ۲۳۳ از اثبات الرجعة، فضل بن شاذان.

برادران، و پسران و پسران برادر، و پسران عبدالله بن جعفر گفتند: خدا ما را پس از تو زنده نگذارد! ما این کار را نمیکنیم تا بعد از تو زنده بمانیم. اولین کسی که بدینگونه پاسخ داد حضرت عباس بن علی بود و سپس هاشمیون به پیروی از او.

اولاد عقیل، و مسلم بن عوسجة، و زهیر بن القین هر کدام برخاستند؛ و به نحوی کریمانه و بزرگوارانه با لسانی عجیب شرمندگی خود را از اینکه ما چرا یک جان بیشتر نداریم؛ تا آنرا در راه تو ایثار کنیم بیان داشتند^۱

شب عاشورا سخت ترین شبی بود که بر اهل بیت رسالت گذشت. زیرا مکاره، و مصائب، و اعلام خطر از دولت جائره بنی امیه قطعی بود؛ و صدای ولوله زنان، و صیحه کودکان از شدت عطش، و انقلاب عظیم، قیامتی را بر پا کرده بود.

آیات حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب عاشورا؛ و بیهوش شدن حضرت عقیل بنی هاشم:

^۱ ارشاد مفید، ص ۲۵۰، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷، و الکامل، ج ۳، ص ۲۸۵، و البداية و النهاية ج ۸، ص ۱۷۶ و ص ۱۷۷ (و مقتل مقرّم ص ۲۳۴).

زینب کبری سلام الله علیها

حضرت سجاد: علی بن الحسین علیه السلام

گفتند: در آن شبی که پدرم فردایش کشته شد، من

نشسته بودم، و عمّه ام زینب از من پرستاری مینمود؛

ناگاه پدرم برخاست، و در خیمه دیگر رفت و

حَوّی [۳۲۱] را که غلام آزاد شده ابوذر غفاری بود، و

در فن اسلحه سازی مهارت داشت، با خود برد؛ و

پدرم با خود این اشعار را میخواند:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ

وَالْأَصِيلِ (۱)

مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ

بِالْبَدِيلِ (۲)

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ *** وَ كُلُّهُ حَى سَالِكٌ

سَبِيلِي (۳)

۱- اُف باد بر تو ای روزگار؛ بد دوستی هستی!

چه بسیار در وقت صبح و در وقت شب که گذشته

^۱ در کتاب دمع السجوم ص ۱۱۷ گفته است: حوی با فتح حاء مهمله، و یاء مشدده، ر وزن سری به ضبط مرحوم محدث قمی صاحب تالیف نفس المهموم؛ و با ضمه حاء و فتح و او به ضبط تاریخ طبری، مولای ابوذر غفاری بود. یعنی غلام آزاد شده او.

است؛

۲- تو یار و همنشین خودت، و طالب حق را کشته ای! و روزگار بدل قبول نمیکند. و به بدل قناعت نمیورزد.

۳- و فقط، امر و اراده بدست خداوند بزرگ است. و هر یک از افراد زندگان، بهمان راهی میروند که: من میروم.

پدرم این ابیات را دوبار، و یا سه بار تکرار کرد؛ تا من مقصودش را دریافتم، گریه گلوی مرا گرفت؛ و من آنرا باز گردانیدم، و خودداری و سکوت نمودم، و دانستم که: بلا فرود آمده است. و اما عمه ام زینب، آنچه را که من شنیدم، او هم بشنید؛ ولی از آنجا که رقت قلب، و زاری و نمودن شیوه و سرشت زنان است؛ نتوانست خود را نگهدارد.

وَبَّتْ تَجْرُ ذَيْلَهَا حَاسِرَةً حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ وَقَالَتْ وَآ

تُكَلَّاهُ! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعَدَّ مِنِّي الْحَيَاةَ. الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي

فَاطِمَةُ، وَ أَبِي عَلِيٍّ، وَ أَخِي الْحُسَيْنِ! يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي، وَ

يَمَالَ الْبَاقِي!

(برجست، با سر برهنه، در حالیکه دامنش به

زمین می کشید، به نزد پدرم خود را رسانید؛ و گفت:
 وای ازین مصیبت! کاش مرگ مرا در کام خود
 میگرفت؛ و به زندگی من خاتمه داده بود. امروز
 مادرم فاطمه، و پدرم علی، و برادرم حسن از دنیا
 رفتند! ای جانشین گذشتگان من؛ و ای پناه و یاور
 بازماندگان من!)

برادرش فرمود: **يَا أُخِيَّةُ! لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ
 الشَّيْطَانُ! لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَنَام.**^۱ و اشک در چشمانش

^۱ در دمع السجوم ص ۱۱۷ گفته است: قطا مرغی است که نام او بفارسی
 اسفروء است. و بترکی باقرقره، و معروف به سنگ خوار است برای آنکه در
 سنگستانها بسیار می باشد نه آنکه راستی سنگ خورد انتهى و در برهان قاطع
 گفته است: قطاه بضم أول و ثانی بآلف کشیده و بتازده بلغت رومی مرغیست
 که آنرا بفارسی سنگ خوارک گویند، و در عربی کفل أسب را گویند که
 جای سوار شدن ردیف است؛ و در لغت نامه دهخدا گوید: قطا مرغی است
 که بفارسی آنرا سنگخوار گویند و گویند که آواز کردن قطا در بیابان مسافران
 را دلیل باشد که: در اینجا آبست (آندراج) و در جامع الشواهد در بیت عباس
 بن أحنف:

بَكَيْتُ أَلَى سِرْبِ الْقَطَا إِذْ مَرَرْتُ بِبَيْتِ
 مِثْلِي بِالْبُكَاءِ جَدِيرٌ

أَسْرَبَ الْقَطَا هَلْ مَنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ
 مَنْ قَدْ هَوَيْتُ أُطِيرُ

گفته است: القطا كعصا جمع قطة با قاف وطاء مهمله و تاء مثناة مثل قناة
 طائری است معروف. أما میدانی در مجمع الامثال ج ۲ ص ۱۷۴ در تحت
 شماره ۳۲۳۰ گوید: لو ترك القطا لنام ليلا مثالي است؛ و اصل آن راجع به

حلقه زد.

(ای خواهرک مهربان من! صبرت را شیطان نبرد؛
اگر صیادان می‌گذاشتند، مرغ قطا در آشیانه و لانه
خود می‌خوابید).

عمه ام گفت: **يَا وَيْلَتَاهُ! أَفْتُغْتَصِبُ نَفْسِكَ اغْتِصَابًا؟**
فَذَاكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشْدُّ عَلَى نَفْسِي!

(ای وای بر من! پس تو را به ستم می‌گیرند؟! و این
بیشتر دل مرا جریحه دار و آزرده میکند، و تحملش
بر جان من دشوارتر است!) آنگاه چنان سیلی بر
چهره خود زد، و گریبان چاک نمود که: بیهوش بر
روی زمین بیفتاد.

عمر و بن مامه بوده است که بر قومی از قبیله مراد وارد شد، و ایشان شبانه
برای دیدار او آمدند، و بدین جهت مرغان قطا را از اماکن و آشیانه‌های خود
بپراکنند. زن عمر و بن مامه چون دید، مرغان قطا در شب به پرواز آمده‌اند،
به شوهر خود نهیب زد، و او را مؤاخذه نمود، شوهرش گفت: انما هی القطا
(اینها فقط مرغان قطا هستند) زن گفت: لو ترک القطا لنام لیلا (اگر آنها را
وامی‌گذارند در شب می‌آرمیدند) و این را مثل می‌زنند برای کسیکه بدون اراده
و اختیارش، او را بر کاریکه خوشایندش نیست، إکراهاً و إجباراً و ادار
می‌کنند. انتھی در لغت نامه لاروس عربی به عربی در ماده قطو، گفته است:
القطا: جنس طیر من فصیلة الجونیات (و در ماده جون گفته است: الجونی:
نوعی است از قطا که شکم و بالهایش، سیاه است و جمع آن جُونٌ است) و
سپس گفته است: واحد آن قطة است و أنواع آن بسیار است. و همگی شبیه
به کبوتر هستند؛ و در هدایت به آن مثل می‌زنند: و الناس أهدى فی القبیح من
القطا و أضلّ فی الحسنی من الغربان و شکل آنرا شبیه به کبوتر آورده است.

حضرت امام حسین علیه السلام برخاست، و آب
بر روی او پاشید؛ تا بهوش آمد، و به او گفت:

يَا أُخْتَاهُ اتَّقِي اللَّهَ وَتَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ! وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ
الْأَرْضِ يَمُوتُونَ؛ وَ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ؛ وَأَنَّ كُلَّ
شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ؛
وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ وَيَعُودُونَ وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ (جَدِّي خَيْرٌ
مِنِّي خ ل) أَبِي خَيْرٌ مِنِّي؛ وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي
(وَلِي خ ل) وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أُسْوَةٌ.

(ای خواهر من، تقوای الهی را پیشه گیر؛ و به
شکیبائی از جانب خداوند، خود را تسلی بده! و بدان
که: اهل زمین میمیرند؛ و اهل آسمان باقی نمیماند؛ و
هر چیزی فانی گردد مگر وجه خدا: آن خدائیکه
مخلوقات را به قدرت خود آفرید؛ و آنها را بر
میانگیزاند؛ و باز میگرداند، درحالیکه خودش فرد و
تنها است. جدّ من بهتر از من بود؛ پدرم بهتر از من
بود؛ مادرم بهتر از من بود؛ برادرم بهتر از من بود. و
من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلی الله علیه
وآله تأسی جوئیم!)

نیست زینب، وقت بیهوشی تو ***

تنگدل شد شه، زخاموشی تو

بلبل عشقی، تو بر گل زنده‌ای ***

گل، بر صد نوا زینده‌ای

گل بدست آمد، کجا شد جوش تو؟ ***

یا زبوی گل زسر شد هوش تو؟

برتو گرید دیده گل بی حساب ***

بی هوشان، روا باشد گلاب [۳۴]

يا أَخِيهِ إِنِّي أُقَسِّمْتُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي! لَا تَشْقِي

عَلَى جَبِيًّا؛ وَلَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا؛ وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ

وَالثُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ! ۲

(ای خواهرک من، من به تو سوگند میدهم؛

سوگند مرا راست گردان! گریبان‌ت را برای من چاک

مزن! و چهره‌ات را مخراش؛ و چون من بمیرم واویلا

مگو! و زاری و شیون بلند مکن! حضرت سجّاد

^۱ این ابیات رابه مناسبت از دیوان زبده الأسرار ص ۱۸۳، در میان روایت آوریم.

^۲ ارشاد، ص ۲۵۱، ص ۲۵۲. و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸ و ص ۳۱۹. و الکامل، ج ۳، ص ۲۸۵، ص ۲۸۶ و البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۷ و مقتل مقررّم طبع دوّم نجف ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

میگوید: در اینحال زینب را به نزد من آورد و بنشانید، و نزد أصحاب رفت؛ و همه شب به نماز، و تلاوت قرآن، و دعا و استغفار مشغول بود. و تا به صبح به تضرع ایستاده بود، و أصحابش نیز همینطور بودند، و از خیمه آنها صدائی مانند زنبور عسل از زمزمه قرآن، و تلاوت کتاب خدا، و مناجات بلند بود. نفس المهموم ص ۱۴۱ بدنبال اینمطلب گوید: همانطور که امام زمان عجل الله فرجه، در این باره گفته اند:

كَانَ لِلْقُرْآنِ سِنْدًا وَكِلَا مَمَّةٍ عَضْدًا.

وَفِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ؛ نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ الْفُسَاقِ؛ بَازِلًا لِلْمَجْهُودِ؛ طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا؛ نَاظِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا.

(او برای قرآن تکیه گاهی بود؛ و برای امت بازوی توانائی؛ و در إطاعت خداوند کوشا بود، عهد و میثاق را حفظ مینمود؛ و از راه متجاوزان برکنار بود، تمام طاقت خود را بذل میکرد؛ رکوع و سجود را طولانی مینمود؛ در دنیا بطوری بی رغیب بود که تو گوئی

میخواهد از آن رخت بربندد و کوچ کند؛ وبا نگاه

اشخاص وحشت دار از دنیا، بدنیا می نگریست.)

به نقل از کتاب نور ملکوت قرآن جلد ۱